

«بی‌عاطفه» در کنار روابط انسانی ای چون انتقام، بخشش و پشیمانی، به شکاف‌های طبقاتی و اجتماعی هم نظر دارد؛ آیا تیریزی توانسته این دو لایه را به اندازه کافی در کنار هم پرورش دهد؟

کمال تیریزی در این سریال به هر دو لایه اجتماعی و انسانی توجه داشته است. او فیلمسازی است که همواره نگاهی انتقادی را با چاشنی طنز در آثارش همراه کرده و نقد هایش را نه به شکلی مستقیم و شعاری، بلکه در قالب روایتی نرم و طنزآمیز ارائه داده است. در این سریال نیز می‌توان همین رویکرد را مشاهده کرد. رابطه عاشقانه‌ای که در بستر اختلافات طبقاتی شکل می‌گیرد، به نوعی از تاب‌دهنده شکاف‌های اجتماعی و موانعی است که میان طبقات مختلف جامعه وجود دارد. از این منظر، سریال صرفاً به یک داستان عاشقانه محدود نمی‌شود و لایه‌هایی از نقد اجتماعی را نیز در خود جای داده است. در کنار این مسئله، روایت به مفاهیم انسانی مهمی همچون انتقام، بخشش، پشیمانی و مواجهه با گذشته می‌پردازد؛ مفاهیمی که بخش مهمی از کشمکش‌های درونی شخصیت‌ها را شکل می‌دهند.

البته نمی‌توان گفت سریال در پرداخت این مضامین به عمق قابل توجهی دست یافته است، اما حضور هر دو لایه اجتماعی و انسانی در ساختار داستان کاملاً مشهود است. بسیاری از شخصیت‌ها، به‌ویژه کامران با بازی رضا کیانیان، در چرخه‌ای از خشم، کینه و میل به انتقام گرفتار شده‌اند و بخش مهمی از پیشبرد درام بر همین کشمکش‌ها استوار است.

با این حال، سریال در نهایت از چارچوب یک درام خانوادگی فراتر نمی‌رود و هسته اصلی آن همچنان بر روابط خانوادگی و عاطفی استوار است. به همین دلیل می‌توان آن را بیش از هر چیز یک درام خانوادگی عاشقانه دانست که در کنار روایت احساسات و روابط انسانی، اشاراتی نیز به مسائل اجتماعی دارد.

«برخی معتقدند «بی‌عاطفه» در همان قسمت‌های ابتدایی کلیشه‌ای به نظر می‌رسد؛ آیا این سریال توانسته از آن برچسب فاصله بگیرد؟

یکی از مهم‌ترین دلایل موفقیت سریال «بی‌عاطفه» را باید در شیوه مدیریت رازهای داستانی آن جست‌وجو کرد. این رازها از همان ابتدا در دل روایت کاشته شده‌اند و اطلاعات مربوط به آن‌ها به صورت تدریجی و حساب شده در اختیار مخاطب قرار می‌گیرد. شاید در قسمت‌های نخست، به ویژه تا قسمت سوم، این تصور وجود داشت که سریال در حال حرکت بر مسیر آشنای آثار ملودرام و کلیشه‌ای است، اما هرچه داستان پیش رفت، مشخص شد که بسیاری از جزئیات و خرده روایت‌ها در خدمت طراحی یک ساختار پیچیده‌تر قرار دارند.

افشای گذشته بهرام توسط کامران برای پسرش و همچنین آشکار شدن ابعاد پنهان شخصیت با بازی بهاره کیان افشار در قسمت سیزدهم، از جمله نقاط عطفی هستند که مسیر روایت را دگرگون کرده‌اند. این اتفاقات نه تنها رازهای تازه‌ای را برملا می‌کنند، بلکه نشان می‌دهند که سریال در حال ساختن هویتی مستقل برای خود است؛ هویتی که آن را از قالب‌های تکراری و الگوهای آشنای این گونه آثار فاصله می‌دهد.

مخاطباتی که در قسمت‌های ابتدایی تصور می‌کردند با یک سریال کلیشه‌ای روبه‌رو هستند، اکنون با روایتی مواجه‌اند که به تدریج گره‌های خود را باز می‌کند و خرده‌روایت‌هایش را به سمت نتیجه‌گیری سوق می‌دهد. نکته مهم دیگر این است که «بی‌عاطفه» برای فصل دوم نیز طراحی شده و با توجه به پایان یافتن قریب‌الوقوع فصل نخست، طبیعی است که بخشی از خطوط داستانی و برخی پرسش‌های مطرح شده به فصل بعد منتقل شوند.

از این منظر، «بی‌عاطفه» توانسته برای خود هویت و شناسنامه‌ای مستقل تعریف کند. این سریال نه تنها از بسیاری از آثار هم‌زمان خود متمایز است، بلکه تا اینجای کار توانسته از افتادن در دام تکرار و کلیشه نیز فاصله بگیرد و مخاطب را نسبت به ادامه روایت کنجکاو نگه دارد.



ظاهری فاصله می‌گیرد و ساختار منسجم خود را آشکار می‌سازد.

شخصیت‌پردازی نیز از دیگر نقاط قوت سریال است. حضور هم‌زمان دو نسل از بازیگران، یعنی چهره‌های باتجربه و بازیگران جوان و مستعد، ترکیب جذابی را شکل داده که به کیفیت بازی‌ها و جذابیت اثر افزوده است. مخاطب نیز این ویژگی متنوع از بازیگران را دوست دارد و با آن ارتباط برقرار می‌کند. در میان بازیگران با سابقه، بازی‌های رضا کیانیان و میرلا زارعی از نقاط برجسته سریال به شمار می‌آید و حضوری تأثیرگذار در روند روایت دارند.

در میان بازیگران جوان‌تر نیز شاهد اجراهای قابل توجهی هستیم. بهاره کیان افشار که معمولاً به بازی‌های یکتاواخت و کم‌فرازونشیب شناخته می‌شد، در قسمت‌های اخیر، به‌ویژه در دو قسمت پایانی، توانسته ابعاد عمیق‌تری از شخصیت خود را به نمایش بگذارد. همچنین دانیال خیری خواه در نقش علی که پیشینه‌ای جدی در تئاتر دارد، یکی از بازی‌های قابل اعتنای سریال را ارائه کرده و استعداد خود را به خوبی نشان داده است. هرچند بازی مهتاب ثروتی را نمی‌توان در زمره درخشان‌ترین بازی‌های سریال قرار داد، اما در مجموع ضعف محسوس در حوزه بازیگری یا شخصیت‌پردازی به چشم نمی‌خورد.

بخشی از این موفقیت را باید به توانایی کمال تیریزی در هدایت بازیگران نسبت داد. او همواره نشان داده که مهارت ویژه‌ای در گرفتن بهترین بازی‌ها از بازیگران دارد و بار دیگر این ویژگی در سریال حاضر نیز مشهود است. به اعتقاد من، هم فیلمنامه و هم بازی‌ها به یک اندازه در موفقیت سریال نقش داشته‌اند. با این حال، برای بخش قابل توجهی از مخاطبان عام، شخصیت‌ها اهمیت بیشتری دارند و شاید بتوان گفت بیش از هر چیز با آن‌ها ارتباط برقرار می‌کنند. با وجود این، آنچه تاکنون سریال را پیش برده و موجب استقبال مخاطبان شده، ترکیب موفق این دو عنصر، یعنی فیلمنامه منسجم و شخصیت‌های باورپذیر و جذاب است.

ترازوی آن سمت را سنگین‌تر می‌کند. کارگردانی و انتخاب بازیگران در «بی‌عاطفه» را چطور می‌بینید؟

«بی‌عاطفه» کارگردانی شسته‌رفته و حساب‌شده‌ای دارد که با توجه به سابقه سال‌ها کارگردانی کمال تیریزی انتظارش می‌رفت و با ریتم نسبتاً خوبی هم پیش می‌رود؛ تا اینجا که ۱۳ قسمتش پخش شده، توانسته تماشاکرش را حفظ کند و این اتفاق خوبی است برای سریالی که از یک پلتفرم ایرانی پخش می‌شود. در انتخاب بازیگران هم به نظر می‌رسد نسبتاً خوب عمل کرده و ریسک‌پذیری نشان داده و خیلی سراغ گزینه‌های آزموده شده نرفته که نمونه‌اش را در دانیال خیرخواه و مهتاب ثروتی به عنوان نقش‌های اصلی می‌بینیم. به نظر می‌رسد که همچنان فرمول‌های بارها تکرار شده و آزموده شده برای مخاطب ایرانی جذابیت‌های خودش را دارد و البته اگر خوب نوشته شده باشد، این الگوها می‌توانند مخاطب میلیونی هم پیدا کنند.



فرزانه متین، منتقد سینما:

«بی‌عاطفه»؛ سریالی که با رازها جلو می‌رود

تعلیق در «بی‌عاطفه»؛ ریشه دار و گاهی متکی به پنهان‌کاری بیش از حد ساختار روایت «بی‌عاطفه» بر پایه آشکارسازی تدریجی اطلاعات بنا شده؛ این رویکرد را چقدر موفق می‌بینید و آیا تعلیق ایجاد شده واقعی است یا مصنوعی؟

فیلمنامه سریال بر اساس شگردهای کلاسیک طوری تنظیم شده که اطلاعات به صورت تدریجی به مخاطب داده شود تا کشش روایی خود را حفظ کند؛ یعنی مخاطب را منتظر قسمت بعدی نگه دارد و او منتظر باشد که بفهمد چه اتفاقی قرار است بیفتد. از طرف دیگر، نباید گفت که تعلیق در سریال «بی‌عاطفه» مصنوعی است؛ ریشه در جهان و دنیای آن شخصیت‌ها دارد. اما در برخی از بخش‌های فیلمنامه برای حفظ کنجکاوی بیننده، کارگردان عمدتاً بیش از اندازه به پنهان‌کاری روایی تکیه می‌کند. موفقیت و شکست این رویکردی که تیریزی به عهده گرفته، تا حد زیادی به قسمت‌های پایانی بستگی دارد؛ فکر می‌کنم یک قسمت دیگر فصل اول تمام می‌شود و فصل بعد شروع می‌شود. باید دید که این تعلیق‌ها و افشاکاری‌ها تا چه اندازه می‌توانند بار دراماتیک و روان‌شناختی لازم را برای توجیه ادامه تماشای سریال فراهم کنند.

نقاط قوت «بی‌عاطفه» را در چه عناصری می‌بینید و بازی‌های این سریال را چطور ارزیابی می‌کنید؟

نقطه قوت اصلی سریال را باید در فیلمنامه و شخصیت‌پردازی آن جست‌وجو کرد. در قسمت‌های ابتدایی، به‌ویژه در پایلوت و حتی قسمت‌های دوم و سوم، این تصور برای مخاطب ایجاد می‌شد که فیلمنامه از انسجام کافی برخوردار نیست؛ اما هرچه روایت پیش می‌رود، مشخص می‌شود که خرده‌روایت‌ها، مسائل فرعی و فلاش‌بک‌ها همگی در خدمت یک ایده مرکزی قرار دارند و مخاطب را به سمت یک نقطه مهم هدایت می‌کنند. به همین دلیل، فیلمنامه به تدریج از آن ضعف

ذهن مخاطبان باقی مانده‌اند.

در نهایت، مشکل اصلی را باید در متن جست‌وجو کرد. داستان و فیلمنامه به دلیل کمبود کشش دراماتیک و فقدان موقعیت‌های خلاقانه، نتوانسته‌اند بستری مناسب برای درخشش بازیگران فراهم کنند. به همین دلیل، حتی حضور بازیگران توانمند و باتجربه نیز نتوانسته به خلق نقش‌هایی منجر شود که بتوان آن‌ها را در شمار شخصیت‌های ماندگار کارنامه حرفه‌ای‌شان قرار داد.

در جمع بندی کلی، چه ارزیابی‌ای از «بی‌عاطفه» دارید و آیا این سریال توانسته در ژانر خود حرف تازه‌ای بزند؟

تیریزی در این سریال تلاش کرده است نوعی روایت‌گری متفاوت را نمایندگی کند، اما در نهایت اثر او بیش از آنکه واجد نوآوری باشد، به تکراری کم‌رنگ از سریال‌های مشابه با درون‌مایه انتقام شباهت دارد. او در خلق شخصیت‌های چندلایه و ارائه شیوه‌های متمایز برای روایت تحول آن‌ها، به‌ویژه در بستر انگیزه‌های کین‌ورزانه و انتقام‌جویانه، به دستاورد چشمگیری نمی‌رسد. در نتیجه، «بی‌عاطفه» در حد یک اثر کلیشه‌ای باقی می‌ماند و در کارنامه سازندگان‌ش نیز تجربه‌ای متمایز یا ماندگار محسوب نمی‌شود.



محمد جلیوند، منتقد سینما:

فرمول‌های آشنا همچنان جواب می‌دهند

«بی‌عاطفه» از قالب ملودرام برای روایت داستان‌های بهره‌گرفته؛ این انتخاب را چطور ارزیابی می‌کنید و ساختار روایی سریال چه ویژگی‌هایی دارد؟

بخش مهمی از سریال‌هایی که این روزها در شبکه نمایش خانگی می‌بینیم، سریال‌هایی هستند که قالب ملودرام را برای روایت داستان‌های انتخاب می‌کنند؛ قالب محبوبی که تماشاکرش ایرانی بسیار آن را دوست دارد و فیلمنامه‌نویسان هم اقبال زیادی به آن نشان می‌دهند، چون در مواجهه با مخاطب آزموده شده و به راحتی می‌توان قصه‌های مختلف را در این قالب ریخت. کاری که کمال تیریزی و فیلمنامه‌نویسش امیرعباس پیام در سریال «بی‌عاطفه» انجام داده‌اند و تا اینجا که ۱۳ قسمت از آن پخش شده و فکر می‌کنم یکی دو قسمت بیشتر نداشت‌اش باشد و به نوعی سریال به فیصال و پرده‌کشایی‌اش رسیده، به نظر می‌رسد توانسته از این قالب برای روایت قصه‌اش استفاده کند. قصه‌ای که غیرخطی روایت می‌شود و رفت‌وبرگشت‌های زمانی زیادی در آن هست، به خصوص در قسمت‌های اولیه؛ و گذشته آدم‌ها در فیلمنامه «بی‌عاطفه» بسیار مهم است، چون این گذشته است که در زمان حال تأثیر گذاشته.

کامران و بهرام که دوستان و شریکان قدیمی بوده‌اند و اتفاق‌هایی در زندگی‌شان رخ داده که حالا به اینجا رسیده، به نوعی روی علی و عاطفه، فرزندان این دونفر هم تأثیر گذاشته و قصه بر اساس علاقه شکل گرفته بین علی و عاطفه، با وجود کینه قدیمی که دو دوست سابق از یکدیگر دارند، شکل می‌گیرد. این قصه به شکلی پیش می‌رود که مخاطب به این دو شخصیت علاقه‌مند شده و نگران سرنوشتشان شود. به موازات آن، داستان بهرام و کامران را داریم و شخصیت کاملاً خاکستری کامران که هرچه داستان پیش می‌رود از این خاکستری بودن کمی کاسته می‌شود و کفه ترازو به ضررش پایین می‌رود؛ و در نقطه مقابل، بهرام دیگر آن شخصیت سفید داستان نیست و آن گذشته روی قضاوت تماشاکر نسبت به این دونفر تأثیر می‌گذارد. در کنار آن، مطابق عرف سریال‌نویسی، داستان‌های فرعی هم شکل گرفته که امیرعباس پیام این کار را انجام داده و چند خرده‌داستان در کنار داستان اصلی وجود دارد. مهم‌ترین‌شان ماجرای امیر و غزال است که رابطه‌ای بین این دو شکل می‌گیرد و با توجه به شخصیت سایکوتیک غزال که دوست سابقش را کشته و در فریزر نگه می‌دارد، فیلمنامه مایه‌هایی از سایکودرام پیدا می‌کند؛ هرچند این قصه چندان سر و شکل نگرفته و تأثیر لازم را در پیشبرد داستان ندارد. به موازات آن، داستان دختر جوان‌تر کامران را داریم که دنبال پیدا کردن خواهرش است و ماجراهایی که به نوعی با گذشته کامران و همسر دومش و برادرش خلیل گره می‌خورد؛ آن شخصیت هم با نوسان‌های روحی‌روانی همراه است و به نوعی با قصه امیر و غزال پیوند می‌خورد و کفه

